

اي آشنا! سلام:

در دايره چاپ و نشر گرفتار عجب بلبشويي شده ايم. اينک به حرف و حديث هيچ کس نمي تواني گوش بسياري و از آن کنه آن ها، واقعي تي بيرون بکشي، چه رسد به حقيقتي که گفته اند: تلخ است و حق گو را خوش نمي دارند. اينک، هيچ فيلمي را، هيچ کتابي را، هيچ مطلبي را، طبق نقد بهمان و فلان، نمي تواني براي ديدن و خواندن انتخاب کني. به حرف ايکس که مي گويد فلان کتاب شاهکار است، نمي تواني گوش بسياري همانطور که به حرف واي که مي فرمايد فلان کتاب بد است.

اينک، دو کتاب مشابه، يکي شان با هياهو تبديل مي گردد به شاهکاري که چشم روزگاران ماندش را ندیده و يکي ديگرش با همان هياهو تبديل مي گردد به پاورقي عامه پسندي که نبايد نامش را بر زبان آورد. و عجيب که هر دو پاورقي و کمرها هستند. اما تو حيران مي ماني که در اولي منتقد روشنفکر و روزنامه نگار خيره، چه ديده که تو ندیده اي؟

راستش تا مدت ها به خودت بدگمان مي شوي و شايد تهمت نفهميدن بر خود بيندي. دقت مي کنی، دوباره مي خواني، با طمأنينه و احتياط هم مي خواني، اما باز هيچ چيزي که شباهتي به شاهکار داشته باشد در کتاب پيدا نمي کنی. مي بيني، مثل همان کتاب دوم، پاورقي است، عامه خوان و عامه خواه است، گيرم کمي شسته رفته تر، با نثري کمي منقح تر. اما در نهايت سگ زرد برادر شغال است.

امروز، با کمال تأسف، در دايره ي کتاب، مخصوصاً کتاب هاي داستان، دست هايي قدرتمند و قدر قدرتي در کار است. بعضي از ناشران، مي دانند براي به اوج رساندن يک رمان و مجموعه داستان بي ارزش، دم چه کساني را بايد بينند و مي بينند تا بي درنگ، از هر سمت و جهت، جوايز به جيب صاحب کتاب سرازير گردند تا ناشر محترم، سود مادي اش را در پناه معنوياتي دست ساز و کاملاً باسماهي ببرد. اين رمان ها معمولاً، تعلق دارند به نورچشمي هايي که نمي داني چرا و چگونه به درجه ي عزيزي مصر رسیده اند؟ اين مجله جلسه ي نقد و تحليل مي گذارد و هنوز اثر و هياهو ي نقد و تحليل اين مجله در اذهان تعداد قليل کتابخوان سوت مي زند که در آن مجله مراسم بزرگداشت براي همان نويسنده برپا مي شود و عجيب که همه ي مراسم تبديل مي شود به مراسم به به گويي و جلوه دادن محاسني که به حرف براي کتاب نورچشمي به وجود مي آورند و در ذکر اين محاسن، چنان با قدرت و اعتماد به نفس ترکنازي مي کنند اين مفسران و تحليل گران (بيخشيد: محل ها) که گاه فکر مي کنی حرف هاي حضرات درباره ي رمان يا مجموعه داستاني است که تو نه آن را ديده اي، نه آن را خوانده اي. و جالب اين که در اين مسابقه ي: زهر خوردن و انگاريدن که فند، نشریات دولتي و غير دولتي، وابسته و نيمه وابسته، همه گلوپي واحد مي گردند و سرناپي که از سمت گشادش به کف گرفته اند. هفته اي از چاپ چنين رمان هايي نگذشته، نمي دانيم چگونه به اين سرعت خوانده مي شوند و ساعت ها در محاسنشان بحث و مجادله مي کنند؟ شايد در اين مهم کار را به کامپيوترها مي سپارند در غير اين صورت، خواندن انتقادي يک رمان، لااقل براي هر منتقد، چند روزي بايد وقت بگيرد يا نه؟

با اين اميد که جوايز ريز و درشت و تعريف هاي خرواري، مخاطبان انديشمند و آگاه کتاب را بيشتري از اين به تحليل بزند، حرف را تمام مي کنيم و به کتابخوانان اصيل مي گوييم، فريب تعريف ها و تقديم جوايز را نخورند، به ذائقه و آگاهي خود اعتماد کنند و بس، حالا در شهر کوران منتقدان، متأسفانه، به يک چشمي ها هم نبايد اعتماد کرد. براي همين است که عرض مي کنيم، به خودتان، به سال هاي مطالعه ي خودتان، به خبرگي خودتان در حد انتخاب و خواندن کتاب ها تکیه داشته باشيد و بس. سعي مي کنيم از شماره بعد، طريقه هاي گزينش کتاب خوب را، لااقل فهرست کنيم.